



کتابخانه مدرسه فقهات، کتابخانه ای رایگان برای مستند سازی مفاهیم دینی.
برای آشنایی و استفاده بیشتر به نشانی lib.eShia.ir مراجعه فرمایید.

طرف ما نسبت به حضرت کمالی عائد نمی شود. خدای سبحان کمالات لائق را به آن حضرت (ص) مرحمت کرد و می کند، ما آن چیزی را که از خدای سبحان مسئلت می کنیم، بعنوان يك علت فاعلی و واسطه در فیض سبب خیر نخواهیم بود که پیامبر بوسیله درود ما کامل بشوند، بلکه بوسیله درود ما کمالاتشان ظاهر می شود و علت فیاضه اش خدای سبحان است. از ما خیری به آن حضرت (ص) نمی رسد، چون هر چه ما داریم محصول تربیت ایشان است. مثل يك باغبانی که در روز عید دسته گلی از باغ صاحب باغ بچیند و به صاحب باغ اهداء کند، آیا این باغبان چیزی از خود به صاحب باغ داده است؟ ما به هر خیری که برسیم، گلهائی است که از بوستان رسول خدا علیه آلاف التحية والثناء نصیب ما شده است، اگر هم يك دسته گلی می چینیم و به حضرتش تقدیم می کنیم از باغ او است. بنابراین دروهای ما چیزی نیست که حضرت (ص) از آن به کمالی برسند، اما برای خود ما يك تقریبی است که ما از آن راه به کمال نائل می شویم. معنای صلوات فرستادن بر رسول خدا آن است که خدایا رحمتت را بر پیامبر و آل پیامبر نازل فرما. وقتی این رحمت بر حضرت نازل شد به دیگران هم می رسد چون او مجرای فیض است. اگر بخواهد خیری به دیگران برسد باید بعنوان رحمت خاصه اول بر حضرت نازل بشود تا به دیگران برسد، لذا علی علیه السلام فرمود هر گاه حاجتی داشتید، دعائی کردید، چیزی از خدا خواستید، همراه با آن یا بعدا صلوات بر پیامبر را فراموش نکنید. [3] زیرا صلوات بر آن حضرت يك دعائی مستجاب است، و چون همراه صلوات حاجت خود را خواستید، خدای سبحان این چنین نیست که یکی را برآورده کند و دیگری را برآورده نکند، لذا گفتند اگر خواستید دعا کنید اول از خدای سبحان درود بر پیامبر را مسئلت کنید تا در پرتو این صلوات که يك دعائی است مستجاب، سائر دعاها هم مستجاب بشود. لذا در برنامه های آموزنده امام سجاد سلام الله علیه

[3] بحار الانوار، ج 94، ص 54 و ج 2، ص 491، خبر 12 و ج 93، ص 316 311، ثواب الاعمال، ص 312، کنز العمال، خبر 3988.

که مثل اعلامی نیایش و دعا را به ما می آموزاند، در بسیاری از فرازهای ادعیه ایشان صلوات بچشم می خورد. هر مطلبی را که آن حضرت از خدا می خواهند قبل و بعدش صلوات است چون آن اول و این آخر را خداوند مستجاب می کند بین آن ها را هم مستجاب خواهند فرمود.

این صلوات را که خدا و ملائکه بر پیامبر می فرستند بر مؤمنین هم می فرستند. این مؤمن چه مقامی دارد که خدای سبحان بر او صلوات می فرستد. در سوره مبارکه احزاب این دو جریان وجود دارد: 1 صلوات خدا و ملائکه بر پیامبر علیه آلاف التحية والثناء. 2 صلوات خدا و فرشتگان خدا بر مؤمنین.

اما اول: ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما [4]. به ما هم دستور دادند، فرمودند: شما هم بر خدا صلوات بفرستید. بگوئید: اللهم صل علی محمد و آل محمد.

اما دوم: فرمود: هو الذی یصل علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور [5]. خدا و ملائکه او بر شما صلوات می فرستند تا شما را از تاریکی ها به نور هدایت فرماید.

مؤمن به جایی می رسد که خدا بر او صلوات می فرستد تا او را به فضای نور منتقل کند. مؤمن به جایی می رسد که فرشتگان بر او صلوات می فرستند تا او را به فضای روشن منتقل کنند. پس معلوم می شود خاصیت صلوات نورانی کردن است. صلوات خدا، که صفت فعل خدا است، همان نورانی کردن است. قول خدا همان فعل خدا است و لفظ خدا هم همان کار خدا است. وقتی خدای سبحان توفیقی داد که يك مؤمن نورانی بشود، یعنی بر او صلوات فرستاد، وقتی توفیقی نصیب يك انسان شد که او در فضای دلش تاریکی احساس نکرد، معلوم می شود که صلوات فرشتگان نصیب او شده است. هر جا که انسان گرفتار خیال

[4] سوره احزاب آیه 56.

[5] همان سوره آیه 43.

باطل است، در آنجا صلوات فرشتگان شامل حالش نشده است. هر جا در خود نورانیتی احساس کرد، معلوم می شود صلوات الهی و فرشتگان الهی نصیب او شده است. درباره پیامبر فرمود: ان الله و ملائکته یصلون علی النبی [6]. در تجلیل پیامبر همه فرشتگان را با خود يك جا ذکر می کند. جمله هنوز تمام نشده، ملائکه را هم ذکر فرمود. مثلاً اگر مهمان عزیزی وارد شهری بشود و شخصیتی بخواهد از او تجلیل کند با همه دوستان و آشنایانش به دیدار او می روند. این دیدار دستجمعی

يك تجليل ظاهري است . وقتي خدا بخواهد بر پيامبرش صلوات بفرستد , همه ملائكه را در خدمت خود قرار مي دهد .

اما در تعبير دوم و صلوات بر مؤمنين اين چنين نيست , فرمود : هو الذي يصل عليكم و ملائكه . يعني خدا جدا و فرشتگان جدا . بعد از تمام شدن جمله , ملائكه را ذكر فرموده است . تجليلي كه خداوند نسبت به مؤمن مي كند نظير تجليل از پيامبر نيست . فرق ديگر در آن است كه درباره پيامبر نفرمود ما بر پيامبر صلوات مي فرستيم تا او را از ظلمت ها به نور خارج كنيم , او خود نور است , و او را خدا نور كرد و مصداق كامل (و جعلنا له نورا يمشي به في الناس) [7] است . ولي درباره مؤمنين فرمود خداوند بر شما صلوات مي فرستد و فرشتگان او نيز , تا شما را از ظلمت ها به نور بيرون بياورند . معلوم مي شود صلوات خدا يعني نوراني كردن و اگر اين فيض قطع بشود و خدا بر كسي صلوات نفرستد , يعني در ظلمت ماندن . ما بايد خود را با اين معيار وزن كنيم . ببينم از صلوات خدا بهره مي بريم يا خير ؟ بدانيم هر جا كه لغزيديم و گرفتار گناه شديم در آن حال صلوات فرشتگان خدا نصيب ما نشده است , و هر لحظه كه توفيق اطاعت و انجام تكاليف شرعي نصيب ما شد , از احكام و آداب عبادات كم و بيش به اسرار عبادات راه پيدا كرديم , بفهميم به اينكه صلوات خدا و فرشتگان خدا نصيب ما شده است .

[6] همان سوره آيه 56 .

[7] سوره انعام آيه 122 .

اين مقام شامخ مؤمن است كه مؤمن به جائي مي رسد كه خدا و ملائكه او بروي صلوات مي فرستند , تا او را نوراني كنند . اگر كسي از اين راه نور گرفت , هم راه خود را مي بيند و هم راه را به ديگران نشان مي دهد , و اگر از اين راه نور نگرفت , نه راه خود را مي بيند و نه مي تواند راهنماي ديگران باشد .

على عليه السلام فرمود : ليس في البرق الخاطف مستمتع لمن يخوض في الظلمه [8] . آن انساني كه در تاريخي فرو رفته است , هرگز با برق جهنده نمي بيند و به مقصد نمي رسد . يك مسافر راه گم کرده كه در شب تار سرگردان است . گاهي به هنگام رعد و برق لحظه اي فضا براي او روشن مي شود , آيا با آن يك لحظه او مي تواند به مقصد برسد ؟ آن يك لحظه ممكن است جلوي پا را به اندازه يك گام روشن كند , اما فورا خاموش مي شود . انسان دنيا زده هم مثل آن گرفتاري است كه در تاريخي فرو رفته است . و هيچ نوري براي او نيست , مگر همان برقي كه گاهي مي جهد و خاموش مي شود و با آن يك لحظه برق كسي راه را نمي بيند و به هدف نمي رسد . انسان دنيا زده چند لحظه اي در لذت و نشاط است , خيال مي كند اين سعادت , كمال , رفاه و آسايش او است , اين انسان مانند مسافر در شب تار است كه احيانا دل را به آن يك لحظه برق خوش کرده است , لذا فرمود با آن برق كسي به مقصد نمي رسد .

كسي كه در ظلمت و تاريخي فرو رفته است هرگز خود را نمي بيند تا راه را ببيند و احيانا به ديگران هم نشان بدهد .

امام مجتبي (ع) در اواخر عمرشان به قنبر فرمودند : برو اين حنفيه را حاضر كن . وقتي حاضر شد , فرمود : اين حنفيه ! الان سخناني مطرح است كه با آن سخنان مرده ها زنده مي شوند و مناسب نيست كه تو اين سخن ها را نشنوي . آنگاه فرمود : كونوا اوعية العلم و مصايح الهدى [9] . بكوشيد كه اوعيه علم و دانش مصايح الدجي [9] .

[8] نهج البلاغه .

[9] سفينه البحار , ج 1 , لغت (حمد) .

باشيد بكوشيد جانتان ظرف دانش باشد و در دلتان دانش و علم راه پيدا كند . چيزهائي كه سودمن نيست به دل راه ندهيد . نه تنها اوعيه و ظرف هاي علم و دانش باشيد , بلكه مصباح ها و چراغ هاي هدايت باشيد . عالم باشيد كه راه خود را ببينيد , مصباح باشيد كه به ديگران راه نشان بدهيد . هم راه خويش را طي كنيد , هم عده اي را همراه ببريد . انسان عالم مؤمن , هم راه خود را طي مي كند , هم راه ديگران را نمي بندد , بلكه عده اي را به همراه خود مي برد . انسان غير عالم راه خود را نمي داند , انسان عالم غير مؤمن راه را مي داند ولي راهزن است , راه را مي بندد . حضرت مجتبي (ع) فرمود : بكوشيد كه دلهايتان ظرف دانش و چراغ هدايت باشد . از جانتان علم و از دلتان نور به امت اسلامي افافه بشود , چون علم بدون ايمان سودي ندارد , لذا فرمود : به عالم شدن پسنده نكنيد , از يك طرف عالم شدن و از طرف ديگر چراغ هدايت را فرا راه ديگران قرار دادن .

بعد از اينكه اين سلسله سخنان حكيمانه امام مجتبي سلام الله عليه تمام شد , درباره امامت و خلافت سخن گفت , فرمود : بعد از من حسين بن علي عليهما السلام به مقام امامت و خلافت مي رسد . اين مقام مخصوص آن حضرت است , گرچه تو اي ابن حنفيه فرزند علي بن ابيطالب و برادر ما هستي , اما مقام امامت ارثي نيست كه مانند امور دنيائي هر فرزندی از پدرش ارث ببرد . بلكه موهبتي است بعد از من امامت مخصوص حسين بن علي بن ابيطالب است , مبدا در اين كار طمع كني و بگوئي من هم فرزند علي و برادر حسن بن علي هستم لذا من هم شايسته مقام امامت و خلافت مي باشم . وقتي اين سخنان را ابن حنفيه از امام حسن عليه السلام شنيد , به آن حضرت عرض كرد : آيا من مجاز هستم عقیده ام را درباره امامت و خلافت مطرح كنم ؟ حضرت (ع) فرمود : بگو . عرض كرد : عقیده ام آن است كه اين مقام مخصوص حسين بن علي بن ابيطالب است . حسين بن علي بن ابيطالب سلام الله عليهما درجاتي دارد كه ما آن درجات را نداريم . چندين خصوصيت ممتاز در حسين بن علي عليهما السلام است كه ما فاقد آنها هستيم :

كان اعلمنا و احلمنا و اقربنا الى رسول الله (ص) رحما و كان فقيها قبل ان يخلق و قرا الوحى قبل ان ينطق . او در عالم غيب به كرسى فقاها رسیده و قبل از اين كه به عالم ناسوت بيايد ، عالم بود . او علمش را از مكتب و مدرسه نياموخت و چيزى از اين راه نيندوخت . او قبل از آن كه به اين عالم بيايد در عالم ديگر فقيه بود .

على بن ابيطالب سلام الله عليه فرمود : اول كسى كه پيامبر را تصديق كرد ، من بودم و من وقتى پيامبر را تصديق كردم كه هنوز آدم ابوالبشر بين ملكوت و ناسوت يا بين جبروت و ملكوت و بين عالم عقل و مثال بود . هنوز آدم ابوالبشر به مقام كمال وجودى اش نرسيده بود و در آن عالم همه اهل بيت حضور داشتند كه من پيامبر را تصديق كردم [10] ، لذا اين حنفيه مى گويد : حسين بن على (كان فقيها قبل ان يخلق) . قبل از اين كه به حرف بيايد ، قارى وحى بود ، وحى را مى دانست و وحى مى خواند . يا قبل از آن كه وحى به عالم نطق و لفظ تنزل كند و به كسوت عبارت در بيايد ، حسين بن على عالم به وحى بود . اين ها همه نگاراني بودند كه به مكتب بشرى نرفتند و به تعليم الهى يا يك غمزه مسئله آموز صد مدرس شدند . اين ها در کنار مكاتب بشرى درس نخواندند ، علوم شان مستقيما از راه رسالت خاتم الانبياء عليه آلاى التحية و الثناء به خداى سبحان مى رسد . وقتى اين حنفيه گزارش اعتقاد خود را در محضر امام مجتبى سلام الله عليه داد ، روشن شد كه ديگر او درباره امامت ادعائى ندارد .

در يكى از مسافرتها حسن بن على سلام الله عليهما به پاى درخت خشكيده اى تكيه داد كه ديگرى هم در جوار حضرت (ع) قرار داشت . آن شخص به حضرت عرض كرد : اگر اين درخت سبز بود و ميوه و خرما مى داد در اين هواى گرم ما از خرماى اين درخت استفاده مى كرديم . حسن بن على عليهما السلام بر اساس اين پيشنهاد دعائى فرمودند و آن درخت پژمرده و خشكيده سرسبز و شاداب شد و ميوه اى داد . ساربانى كه آنجا بود گفت حسن بن على سحر و جادو كرد . امام مجتبى (ع)

[10] امالى ، شيخ مفيد ، ارشاد القلوب ، ديلى ، ص 297 .

سلام الله عليه فرمودند : اين سحر نيست(و لكن دعوة ابن نبى مستجابة) [11] دعاى فرزند پيامبر است كه مستجاب شد .

اگر كسى به سر عبادت برسد معبود خود را مشاهده مى كند قهرا خواسته او خواسته معبود است و اگر چيزى را بخواهد انجام مى گيرد . در ذيل آيه مباركه(و ما تشاؤون الا ان يشاء الله) ، [12] اين روايت شريف است كه : معصوم عليه السلام فرمود : ان قلوبنا اوعية ارادة الله [13] ، دلهاى ما ظرف اراده خدا است . خداى سبحان اگر در جهان كار مشخصى انجام مى دهد ، با اراده جزئى انجام مى دهد و اين اراده خدا صفت فعل خدا است و زائد بر ذات است و در يك موجودى ممكن و در محل و مظهر ممكن ظهور مى كند ، و آن مظهره قلب معصوم اولياء الهى است . لذا استاد علامه طباطبائى رضوان الله عليه مى فرمودند : معنائى صلوات بر محمد و آل محمد عليهم افضل صلوات المصلين اين است كه : خدايا آن رحمتت را بر اين ها نازل كن كه از اين ها به ما برسد . اگر يك كشاورزى بخواهد مركز كشتش رشد كند ، از خدا باران مى خواهد . باران بالاخره بايد از بالا ببارد . اول فضا را سيراب مى كند ، بعد به زمين مى رسد . رحمت اگر بخواهد ببارد اول بر اين خاندان مى بارد ، بعد به ديگران مى رسد ، لذا همين طلب رحمت كردن مستلزم استجابت دعا است . از اين نظر معصومين فرمودند(ان قلوبنا اوعية ارادة الله) .

مرحوم سيد حيدر آملى اين سخن بلند را نقل فرمود و به مرحوم محقق طوسى منسوب است كه درباره ولى عصر ارواحنا فداه گفته مى شود(و بيمنه رزق الورى و بوجوده ثبتت الارض و السماء) [14] ، از ادله ديگر اثبات اين مطلب آسان است .

در يكى از سفرهاى پربركت حسن بن على عليه السلام كه حضرت در

[11] سفينة البحار ، ماده عجز ، بحار ، باب معجزات النبى و الائمه عليهم السلام .

[12] سوره انسان آيه 30 .

[13] تفسير الميزان ، ج 20 ، ص 236 به نقل از كتاب الخرائج و الجرائح .

[14] مفاتيح الجنان دعاى عديله . سيد حيدر آملى نقل کرده است و به محقق طوسى هم نسبت داده شده است .

حالى كه وسائل نقليه و مركوب هاى راهوار داشتند ، مع ذلك براى اينكه فيض بيشترى برده باشند پياده به مكه مشرف مى شدند ، در يكى از اين مسافرت ها پاى مبارك آن حضرت آماس كرد ، به خدمتگزارش فرمود : اين پول را بگير و چند قدم جلوتر مرد سپاه چهره اى مى آيد اين پول را به او بده و روغنى دارد از او بگير و بياور كه من به پايم بمالم تا درمان بشود . همه اينها به استفاد آن علم درونى حسن بن على عليهما السلام است . خدمتگزار حضرت جلو رفت و ديد با همان نشانه و خصوصياتى كه امام فرمود مردى سپاه چهره مى آيد . از او پرسيد : چنين روغنى دارى كه براى ورم پا مفيد باشد ؟ گفت : آرى . گفت : اين پول را بگير و آن روغن را بده . گفت : براى كه مى خواهى ؟ گفت : براى حسن بن على . اين مرد سپاه چهره گفت : حسن بن على مولاي من است و من به او ارادت دارم اين روغن را بگير و ببر . گفت : من بايد اين روغن را از شما بخرم و شما اگر ارادتى دارى به حضور مولايى شرفياب شو و در آنجا عرض ارادت كن . پول را داد و روغن را گرفت و با هم به حضور حسن بن على عليهما السلام شرفياب شدند . اين مرد بين مكه و مدينه در آن هواى سوزان به امام مجتبى يك مطلبى پيشنهاد داد ، عرض كرد : يابن رسول الله شما از خداى سبحان مسئلت كنيد فرزندى كه به من مى دهد شيعه و از دوستان شما باشد . من وقتى از منزل به قصد مسافرت بيرون مى آمدم عيالم باردار بود ،

دعا کنید وقتی فارغ می شود فرزندی باشد که جزء دوستان شما باشد . این را بعنوان بهترین دعا از امام مجتبی (ع) مسئلت کرد و ایشان فرمودند : خدا به تو فرزندی داد که شیعه است و ما را دوست دارد [15] .

این تلاش يك انسان سیاه چهره زیر آسمان سوزان حجاز است . بعنوان دعائی که از امام زمانش می خواهد , نخواست که خدایا به من مال و مسکن بده یا خدایا به من دنیا بده , بلکه او فرزند صالح می طلبد . چون یکی از بهترین برکات حیات انسانی داشتن فرزند صالح است که تا زنده است و طلب مغفرت می کند آثار خیر برای گذشتگان محفوظ خواهد بود .

[15] اصول کافی , ج 1 , باب مولد الحسن علیه السلام حدیث 6 .

178

کتابخانه مدرسه فقاہت

اسرار عبادات

و من تلی فیہ آیہ من القرآن کان کمن ختم القرآن فی غیرہ من الشهور [16] . عظمت ماه مبارك رمضان به نزول قرآن کریم است و دستور تلاوت قرآن کریم را در این ماه حضرت رسول (ص) آن چنان تبیین می کند که اگر کسی يك آیہ در این ماه تلاوت کرد مثل آن است که يك قرآن در غیر ماه مبارك رمضان ختم کند .

[16] خطبه شعبانیه , اربعین شیخ بهائی , حدیث 9 .

179

کتابخانه مدرسه فقاہت

اسرار عبادات

این صفحه در کتاب اصلی بدون متن است / هذه الصفحة فارغة في النسخة المطبوعة

180

کتابخانه مدرسه فقاہت

اسرار عبادات

گفتار سیزدهم

وقتی انسان به فیض تلاوت قرآن نائل می شود که متکلم را در این کلامش مشاهده کند , صاحب این سخن را در متن سخن زیارت کند . علی علیه السلام فرمود : فتجلی لهم سبحانه فی کتابه من غیر ان یكونوا راوه [1] . خدای سبحان در این کتاب برای بندگان تجلی کرد و اینها خدا را نمی بینند . نگاه فرمود همه حقائق در قرآن کریم هست , جریان گذشته و آینده در قرآن کریم هست . قرآن را به سخن در بیاورید , از او سخن بگیرید , از او سؤال کنید , ولی هرگز قرآن با شما سخن نمی گوید و لکن من هستم که سخنگوی قرآن هستم و از زبان قرآن سخن می گویم و معارف قرآن را می دانم و برای شما بازگو می کنم , و معنای تلاوت راستین را هم تبیین کرد , فرمود : خدا که صاحب این کتاب است در این کتاب برای بندگان تجلی کرد . همین مضمون با تعبیر دیگر از امام صادق سلام الله علیه نقل شده است که فرمود : لقد تجلی الله سبحانه تعالی لعباده فی کلامه و لکنهم لا یبصرون . خدای سبحان برای بندگان در کلام و کتابش تجلی کرد ولی اینها آن خدای متجلی را نمی بینند , فقط حروفی را می شنوند و الفظی را اداء می کنند .

امام ششم سلام الله علیه این سخن را فرمود و آنقدر امام سلام الله علیه بعضی از آیات قرآن مثل (ایاک نعبد) یا (مالک يوم الدين) را تکرار می کرد که

[1] نهج البلاغه , خطبه 147 .

181

کتابخانه مدرسه فقاہت

اسرار عبادات

می فرمود : حتی کانی سمعته من قائله . این قول را آنقدر تکرار کردم که گویا از گوینده اش می شنوم , که گویا از خدای سبحان می شنوم . الان هم این ندا هست [2] .

یکی از بهترین و ظریف ترین تعبیرات در فرهنگ اسلامی همان تعبیر ظریف تجلی است . تجلی را قرآن و روایات به ما این چنین آموختند , وقتی خدای سبحان بخواهد يك حقیقتی را که از جهان غیب تنزل می کند و پائین می آید برای ما تبیین کند می فرماید این تجلی شده است . تجلی غیر از تجافی است . قرآن که در ماه مبارك رمضان نازل شد نه یعنی آنطوری که باران از بالا آمد . وقتی باران نازل می شود بصورت تجافی است , یعنی جا خالی می کند . وقتی بالا هست دیگر در پائین نیست و وقتی به پائین آمد دیگر در بالا نیست . اما وقتی خدای سبحان می فرماید در ماه مبارك رمضان ما قرآن را نازل کردیم آیا همانطوری که باران را نازل کردیم ؟ آنطور قرآن را نازل کردیم که وقتی قرآن در پیش ما است دیگر در دست شما نیست و وقتی آمد به زمین دیگر پیش ما نیست ؟ معنای (انا انزلناه فی لیلۃ القدر) [3] معنای شهر

رمضان الذی انزل فیہ القرآن (4) این نیست که قرآن در این ماه نازل شد ، آنطور که باران نازل شد ، بلکه معنای آن چنین است که قرآن در این ماه تنزل کرد نه نزول یافت . یعنی این حقیقت که پیش خدا بود و الان هم هست و همیشه خواهد بود ، رقیق شد ، نازل شد ، تنزل کرد ، بصورت لفظ در آمد که انسان می تواند آن را بگوید ، بشنود ، بنویسد و بخواند . قرآن تنزل یافت نه تجافی کرد . اگر يك وقت مجتهد فقیه یا حکیم الهی يك مطلب منقول یا معقولی را که جزء معارف بلند اسلامی است در عاقله خود می پروراند و کم برای اینکه دست دیگران هم به او برسد آن معنای بلند نقلی یا عقلی

[2]مقدمه تفسیر منسوب به محی الدین عربی ، ج 1 ، ص 4 ، که همان تاویلات ، ملا عبدالرزاق کاشانی است ، تفسیر سوره حمد ، مرحوم شیخ بهائی که در پایان کتاب فلاح السائل ایشان چاپ شده است .

[3]سوره قدر آیه 1 .

[4]سوره بقره آیه 180 .

را تنزل می دهد ، بصورت لفظ یا نقش کتاب در می آورد ، بصورت موج در می آورد که با زبان بگوید و یا بصورت نقش در می آورد که بنویسد ، شنونده می شنود و خواننده می خواند ، نه به این معنا است که دیگر در عاقله و فکر او این معنا نباشد . وقتی می گویند يك مجتهد يك مطلب فقهی را تنزل داد بصورت يك مسئله ساده در آورد که هر مکلفی بخواند و بفهمد نه به این معنا است که آن ملکه اجتهادش بصورت رساله در آمد و دیگر چیزی بعنوان ملکه اجتهاد در جان و روح بلند او نیست ، زیرا آن ملکه اجتهاد را انزال نکرد پایین نیاورد بلکه آن حقیقت را تنزل داد . یعنی بر اساس همان حقیقت الفاظ و معانی و مفاهیمی را به دیگران القاء کرده است . این معنای تنزل است قرآن کریم و روایات از این معنا به تجلی تعبیر می کنند .

صحیفه سجادیه امام سجاد سلام الله علیه جزء کتابهای قیم امامیه است ، بلکه در کنار قرآن کریم ، نهج البلاغه و صحیفه سجادین حتما حضور دارند . ترجمه فارسی این کتاب شریف دشوار نیست ، حضرت سجاد (ع) دعائی دارند بنام دعای ختم قرآن [5] ، وقتی انسان قرآن را تمام کرد آن دعا را بخواند که حضرت بعد از فراغت از ختم قرآن آن دعا را می خواندند . دعاء مزبور در عظمت قرآن و این که قرآن درباره قاری قرآن چه برکتی دارد مطالب فراوانی در آن هست ، تا می رسد به این جملات که امام سجاد (ع) به خدای سبحان عرض می کند : پروردگارا آن روزی که(تجلی ملک الموت لقبضا من حجب الغیوب و رماها عن قوس المنايا باسهم وحشة الفراق) فرشته مرگ عزرائیل سلام الله علیه از پشت پرده های غیب تجلی کرده است و برای قبض ارواح متجلی شد ، آن روز به ما رحم کن . از نازل شدن عزرائیل سلام الله علیه بعنوان تجلی یاد شده است که برای محتضر فرشته مرگ تجلی می کند .

این اصطلاح تجلی که در قرآن درباره موسای کلیم آمده است : فلما تجلی

[5]صحیفه سجادیه ، دعای ختم قرآن .

ربه للجليل [6] در نهج البلاغه [7] درباره قرآن آمده است ، از زبان امام صادق درباره عظمت قرآن نقل کردند [8] از زین العابدین درباره عزرائیل نقل شده که بهترین و لطیف ترین تعبیری است که انسان را به ماوراء طبیعت مانوس و آشنا می کند [9] .

ما اگر خواستیم ببینیم به سر تلاوت قرآن رسیدیم یا خیر مشاهده کنیم ببینیم آیا متکلم را با جانمان زیارت کرده ایم یا خیر . صاحب این کلمات را با چشم دل دیده ایم یا نه . اگر صاحب این کلمات را با چشم دل دیده ایم ، به سر تلاوت قرآن رسیده ایم ، وگرنه انسان ممکن است به احکامش برسد ، انسان ممکن است با ادب تلاوت مؤدب بشود ولی ممکن است به سر تلاوت قرآن نرسد .

درباره تلاوت قرآن و عظمت مقام قرآن در جوامع روانی ما کتابی است که مشتمل بر چندین باب است . مرحوم کلینی رضوان الله علیه در کتاب قیم کافی بحثی دارند بنام(فضل القرآن) آنگاه بابی است بنام(فضل حامل القرآن) که انسانی که حامل قرآن باشد با فرشتگان محشور خواهد بود . کسی که قرآن را حمل کند نه مثل یهودی ها که تورات بر آنها تحمیل شد اما تورات را حمل نکردند . درباره یهود در سوره جمعه فرمود(: مثل الذين حملوا التوراة ثم لم يحملوها كمثل الحمار يحمل اسفارا) [10] خطر یهود زدگی را در چند جای این سوره می بینیم ، که مبادا آثار یهودیت در بین مسلمین رواج پیدا کند . فرمود شما با قرآن کاری نکنید که یهودی ها با توراتشان کردند . تورات را ما بر اینها تحمیل کردیم ، ولی اینها حمل نکردند ، ما به اینها دادیم اینها نگرفتند . فضل از آن کسی است که قرآن را حمل می کند ، معانی اش را بفهمد ، احکامش را عمل کند ، به آدابش مؤدب باشد ، به اسرارش هم پی ببرد . لذا اگر کسی با قرآن این چنین رفتار

[6]سوره اعراف آیه 143 .

[7]نهج البلاغه ، خطبه 147 .

[8]مراجعه شود به پاورقی 2 .

[9]این بخش خود شامل حداقل 13 باب است که یکی از ابواب آن نام فضل حامل قرآن نام گرفته است .

[10]سوره جمعه آیه 5 .

کرد ، از امام صادق سلام الله عليه رسیده است که فرمود : الحافظ للقرآن العامل به مع السفرة الكرام البررة [11] اگر کسی قرآن بفهمد و به قرآن عمل کند با فرشتگان ، که سفرای الهی و اهل کرامت و نیکی اند محشور خواهد شد . آن عظمتی که برای قرآن کریم ذکر شده است نشان می دهد که باطن قرآن در قیامت از صف مؤمنین و صدیقین و شهداء و صالحین می گذرد . چون در قیامت صفوف فراوانی است : صف متقین ، صف صالحین ، صف شهداء ، صف صدیقین ، صف رابینین و مانند آن . يك انسان نورانی با يك چهره روشن از کنار این صفوف می گذرد . از کنار هر صف که گذشت افراد آن صف می گویند ما او را بخوبی می شناسیم ، او از ما است [12] . ولی از مقام آنها هم می گذرد . این که فرمود (کسی که قرآن را بفهمد و عمل کند با فرشتگان مکرم محشور می شود) سرش آن است که مسیر نزول وحی را فرشتگان کریم تامین کرده اند (: بایستی سفره کرام بره) [13] . یعنی این کتاب بدست سفرای کرام گذشت ، و بدست شما رسید .

بیانی از امام صادق سلام الله عليه است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل فرمود ، که فرمودند : حملة القرآن عرفاء اهل الجنة [14] حاملین قرآن چهره های شناخته شده و شناسای اهل بهشت اند . برای مردم بهشت ، این چهره ها شناخته شده است و اگر کسی یاد گیری قرآن برای او دشوار است ، این دشواری را تحمل کند و یاد بگیرد ، اجرش دو چندان است . آن که برای او حفظ و یادگیری قرآن آسان است يك برابر اجر می برد ، و آن که برای او دشوار است این مشقت را تحمل بکند و یاد بگیرد ، اجرش دو برابر خواهد بود . که امام صادق طبق این نقل فرمود (: ان الذي يعالج القرآن و يحفظه بمشقة منه لعله حفظه له اجران) . [15]

[11] اصول کافی ، ج 2 ، کتاب فضل القرآن ، باب فضل حامل القرآن ، حدیث 2 .

[12] اصول کافی ، ج 2 ، کتاب فضل القرآن ، حدیث 1 و 11 .

[13] سوره عبس آیه 16 .

[14] . . و المجتهدون قراد اهل الجنة و الرسل سادة اهل الجنة . اصول کافی ، ج 2 ، کتاب فضل القرآن .

[15] اصول کافی ، ج 2 ، کتاب فضل القرآن .

از امام ششم سلام الله عليه باز رسیده است که : ينبغي للمؤمن ان لا يموت حتى يتعلم القرآن او يكون في تعليمه [16] . شایسته نیست که مؤمن بمیرد و قرآن نداند ، چون بعد از مرگ انسان به زبان قرآن سخن می گوید . این که در تلقین میت به عربی گفته می شود برای آن است که بعد از مرگ کسی که مسلمان باشد و برنامه اش برنامه قرآنی باشد ، آن باطن ظهور می کند ، بزبان عربی خوب سخن می گوید و عربی خوب حرف می زند ، زبان اهل بهشت عربی است . نباید گفت کسانی که به عربی آشنا نیستند چگونه در بهشت سخن می گویند . زبان بهشت تابع عقیده اهل بهشت است و اصولا زبان و چهره و اندام به قالبی در می آید که مناسب قلب این شخص باشد . چطور يك عده بصورت انسان محشور می شوند و يك عده بصورت حیوان ؟ و عده ای صورتشان سیاه است و عده ای صورتشان سفید ؟ [17] صورت و لفظ و اندام و لغت و کلمات را باطن بعهد می گیرد ، نه ظاهر . در قیامت عقیده به زبان می آموزاند که این چنین سخن بگو . در بهشت همه عربی سخن می گویند و لا غیر . خطیب اهل الجنة داود سلام الله عليه خواهد بود که امیرالمؤمنین در نهج البلاغه فرمود : برادر ما داود قاری اهل الجنة ، خطیب اهل الجنة است [18] . در مرگ و بعد از آن آنچه حاکم است عقیده است و اگر کسی به عقیده قرآن و اسلام از دنیا رفت یقینا عربی سخن می گوید و یقینا عربی را هم می فهمد .

در این حدیث شریف فرمود شایسته نیست که مؤمن بمیرد و قرآن یاد نگیرد . او باید در تلاش باشد تا قرآن بیاموزد ، جهاد با جهل يك نحوه جهاد اکبر است . همانطوری که در میدان نبرد يك رزمنده سه حال دارد ، در نبرد با جهل یا سائر ردائل نفسانی هم يك رزمنده سه حالت دارد : يك رزمنده در میدان جنگ یا شکست می خورد اعم از اینکه فرار کند یا اسیر شود یا پیروز می شود ،

[16] همان ماخذ .

[17] آل عمران آیه 106 .

[18] نهج البلاغه ، خطبه 160 .

یا در همان صحنه نبرد شربت شهادت می نوشد ، بیش از این سه حال نیست : در جنگ با جهل و دشمن درونی هم انسان این سه حال را دارد : یا اسیر می شود ، یا شهید می شود ، یا فاتح .

اگر کسی در برابر خواسته ها و ردائل نفسانی تسلیم شد ، این اسیر هوس شده است . این که بعضی ها می گویند هر چه دلم می خواهد می کنم یا می گویم ، معلوم می شود او در جنگ با هوس اسیر شده است . این از میدان نبرد علیه کفر و جهل درونی گریخت و فرار کرد ، و همین فرار کردن هم به دام کفر افتادن و اسیر

شدن هست . اگر حق گفته شد و ما در برابر حق ایستادگی کردیم , معلوم می شود در این جنگ با هوس شکست خورده و اسیر شدیم . اگر کسی اعتراض کرد و حق با وی بود و ما در برابر اعتراض حق او استنکار و عکس العمل حادی نشان دادیم , معلوم می شود در جنگ با هوس اسیر شدیم . اگر کسی همواره با خاطرات خود در نبرد بود , ردائل نفسانی اگر او را به گناه وادار کنند , او سعی می کند به دام آنها نیفتد , و در همین حالت بمیرد , این شخص شهید در میدان جنگ با دشمن درونی است , و اگر همه ردائل را رام کرده است و دیگر در درون او وصفی نیست که او را بیازارد و برنجاند و او را به خود متوجه کند , این شخص فاتح در میدان جهاد اکبر است . این همان است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : لیس منکم من احد الا و قد و کل به قرینه من الشیاطین . قالوا : و انت یا رسول الله . قال : نعم , و لکن الله اعانتی علیه فاسلم . [19] شیطانی , آن عامل وسوسه , اسیر و مطیع و منقاد من شد .

اگر ما خواستیم ببینیم در این میدان نبرد فاتح یا لافل شهید هستیم یا نه , ببینیم تن به ذلت گناه می دهیم یا نه . هیچ ذلتی بدتر از ذلت گناه نیست , لذا معصوم سلام الله علیه فرمود : انسان با جهلش باید مبارزه کند , قرآن یاد بگیرد که جهل را رام کرده باشد و بر جهل پیروز شده باشد که در این جهاد اکبر

[19]مسند احمد , ج 1 , ص 275 و 257 و 385 و 397 و 460 , همین حدیث به مضامین دیگر در جامع الصغیر , ج 2 , ص 75 , احیاء العلوم , غزالی , ج 2 , ص 21 یافت می شود .

فاتح شده است , یا در حین یادگیری با آن بمیرد , مثل کسی که در حین معرکه کشته می شود که شهید است .

این که در روایات آمده است اگر کسی در بستر بیماری بمیرد , وقتی به احکام حق معتقد بود (مات شهیدا) این شهید است برای آنست که در میدان جنگ با هوس تسلیم نشد , اگر آن توفیق را پیدا نکرد که همه امیال نفسانی را رام کند , حتما به این درجه رسیده است که تسلیم آنها نشود , لذا حضرت فرمود(: ینبغی للمؤمن ان لا یموت حتی یتعلم القرآن او یکون فی تعلیمه) [20] . انسان سعی کند در نبرد با جهل یا فاتح و یا شهید شود هرگز اسیر جهل نگردد . و اگر کسی قرآن یاد بگیرد بعد در اثر بی اعتنائی فراموشش بشود , احوانا گرفتار کیفر دردناک خواهد شد , که روایات مبسوطی هم وارد شده است .

امام صادق فرمود : القرآن عهد الله الی خلقه فقد ینبغی للمراء المسلم ان ینظر فی عهده و ان یقرء منه فی کل یوم خمسين آية [21] . قرآن عهدنامه الهی است , به سوی خلقت . شایسته است که انسان به عهدنامه خدا نگاه کند و شبانه روز لافل 50 آیه بخواند . چون(النظر الی المصحف عبادة) [22] . نگاه به این کلمات هم عبادت است . این کتاب نظیر دیگر کتب نیست که اگر کسی معنایش را نداند , نخواند و از خواندنش لذت نبرد . این کتاب چون کلام الله است اگر کسی معنای آن را هم نداند خواندنش ثواب و برکت دارد . باید تلاش کرد معنایش را یاد گرفته و به معارفش رسید , اما خواندنش نور است . این کتابی نیست که احدی مانند آن بتواند سخن بگوید . در فصاحت نهج البلاغه را می بینیم که شهره آفاق است , ولی آن خطبه های بلند علی بن ابیطالب سلام الله علیه را که انسان می خواند اگر يك جمله قرآنی در خلال آن خطبه قرار بگیرد , درخشش خاصی دارد . کلمات علی بن ابیطالب را نمی شود در کنار قرآن کریم قرار داد . وقتی انسان خطبه هایش

[20]اصول کافی , ج 2 , کتاب فضل القرآن .

[21]همان مآخذ .

[22]همان مآخذ و ضمنا به ماده(ذکر) و(قمم) کتاب سفینه البحار , محدث قمی مراجعه شود .

را که از رسول خدا علیه آلاآ التحية و الثناء رسیده است , می خواند , اگر يك جمله قرآنی در وسطش باشد , پیداست , می تابد . با کلمات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم هم نمی شود هماهنگش کرد .

این قرآن را طناب و ریسمان الهی می دانند که به ما گفته اند(و اعتصموا بحبل الله جميعا) [23] همه به این حبل که دین خدا و کلام خداست تمسك کنید , که این طناب به يك سقف محکم زوال ناپذیر بسته است . این طناب را بگیرد و بالا بیاید . اعتصام کنید و از چاه بالا بیایید . درون چاه نباشید , چون طناب قرآن يك طرفش بدست انسانها است و يك طرفش هم بدست خدا است . هر که این طناب را بگیرد و درباره آیات قرآن بحث کند , بفهمد جا دارد تا به لقاء الله برسد . فرمود این را با هم بگیرد و با هم بالا بیاید . این شکست ناپذیر است , گسستنی نیست . چون(لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه) [24] , چیزی این کتاب را باطل نمی کند . با هم چنگ برزید و با هم بالا بیایید .

پیداست که سر تلاوت آن است که انسان آن طرف طناب را ببیند . اگر در تلاوت قرآن به این جا رسید که دید طناب بدست کیست , این شخص به سر قرآن و به سر تلاوت رسیده است , وگرنه اگر يك قرآنی خواند ولی نفهمید آن طرف این طناب بدست کیست , این به سر قرآن نرسیده است , لذا فرمودند حداقل شبانه روز پنجاه آیه از قرآن کریم بخوانید , که با عهد الله در تماس باشید . برای این که روشن شود این قرآن يك طنابی است که يك طرفش بدست انسان است و يك طرفش بدست خدا . انسان هر چه بفهمد باز جا دارد که کنجاوی بیشتری کند .

امام سجاد سلام الله علیه فرمود : آیات القرآن خزائن فكلما فتحت خزانة ینبغی لك ان تنظر ما فیها [25] . آیات قرآن خزائن الهی است , خزینه خدا تمام ناشدنی است , هر آیه خزینه ای از خزانه های الهی است , هرگاه يك آیه باز

[23]سوره آل عمران آیه 103 .

[24]سوره فصلت آیه 42 .

شد شایسته است شما در این مخزن نگاه کنید ببینید چه ها در این خزینه است اینطور نیست که بگوئیم گفتنی ها گفته شد ، هر چه باید بگویند گفتند چون(ان القرآن یجری مجرى الشمس والقمر) [26]. همانطوری که آفتاب و ماه ، شب و روز ، زندگی انسانها را نور می دهند ، قرآن هم در شدائد زندگی ، در شب و روز ، به انسانها نور می دهد ، هرگز فرسوده و کهنه نمی شود ، این بیان تشبیه معقول به محسوس .

تذکر: برداشت های مفسران یکسان نیست مثلا برخی می گویند مضاف در کلمه محذوف است، مثل (واستل القرية) [27] در سوره یوسف. در جریان برادران یوسف وقتی آن برادر دیگر را هم بردند و نیاوردند، یعقوب سلام الله علیه فرمود: آن برادر را چه کردید؟ گفتند: (واستل القرية). یعنی از آن محل و شهر بپرس. منظور این است که از مردم این شهر بپرس. جریان را بازگو می کنند که ما تقصیر نداشتیم، یعنی (واستل اهل القرية). این يك برداشت قرآنی است اما نظر دیگر این است که برخی از مفسرین می گویند چیزی در این جا حذف نشده است. (واستل القرية) یعنی از خود قریه بپرس. اگر توانستی با زبان قریه حرف بزنی و زبان آنها را بفهمی، در و دیوار قریه جواب می دهند، منتها شما نمی توانید سؤال کنید، آنها که زبان در و دیوار را می فهمند سؤال می کنند. مضافی در اینجا محذوف نیست. مگر در و دیوار عالم شاعر و آگاه نیستند؟ مگر ما اگر مطیع باشیم به نفع ما در قیامت و اگر تبهکار باشیم علیه ما گواهی نمی دهند؟ مگر زمین شهادت نمی دهد؟ پس معلوم می شود همه اشیاء چیز می فهمند. مگر مسجد شکایت یا شفاعت نمی کند؟ درباره حجر الاسود عده ای اصرار کردند که ما چرا استلام کنیم، یا بیوسیم. (حجر لایض و لا ینفع)، این يك سنگی است مانند سنگهای دیگر، نفع و ضرری ندارد. خواستند این بدعت را بگذارند، معصومین علیهم السلام جلو این بدعت را گرفتند. از امام صادق سلام الله علیه رسیده است که فرمود: آن که این بدعت را گذاشته است، دروغ

[26] همان ماخذ .

[27]سوره یوسف آیه 82 .

گفت. او در قیامت شهادت می دهد و شکایت می کند، اگر ضار و نافع نباشد که شهادت نمی دهد. این (یمین الله فی الارض) و تجلی دست خدا در روی زمین است، نه تجافی دست خدا [28].

آنها که اهل معنایند شرمشان می آید که گناه کنند . می گویند همه موجودات عالم چشم باز کرده اند و ما را می بینند . ما در محضر اینها چگونه گناه کنیم . او با این دید به سراغ قرآن می رود . آیات قرآن خزائن الهی است ، به يك تفسیر و دو تفسیر تمام نمی شود . وقتی يك آیه ای مطرح می شود درب يك خزینه الهی باز می شود . شما نگاه کنید ببینید در این خزانه چیست . هر چه که مقدر شما است بگیرید ولی تمام شدن نیست .

اگر کسی به باطن قرآن رسید و خوب تلاوت کرد ، فضای منزل او نورانی است . همانطوری که ستاره ها نورانی اند ، اهل زمین ستاره ها را با نورشان می بینند ، خانه ای که در آن خانه قرآن تلاوت بشود ، نورانی است . فرشتگان آن خانه را می بینند . [29] عزرائیل سلام الله علیه شبانه روز پنج بار به هر خانه ای نگاه می کند ، که طاهرا اوقات پنجگانه نماز است . ببیند آنها در موقع نماز چه می کنند [30] . هر خانه ای که در آن قرآن خوانده بشود ، نورانی است و فرشتگان آن خانه را می بینند . در این زمینه باز از رسول خدا علیه آفآ التحية و الثناء رسیده است که فرمود : نوروا بیوتکم بتلاوة القرآن و لا تتخذوها قبورا کما فعلت اليهود و النصارى صلوا فی الکنائس و البیوع و عطلوا بیوتهم [31] . خانه ها را با خواندن قرآن روشن کنید و نور

[28] عن ابي عبدالله عليه السلام قال : مر عمر بن الخطاب على الحجر الاسود , فقال : والله يا حجر انا لنعلم انك حجر لا تضر و لا تنفع الا ان راينا رسول الله يحبك فنحن نحبك فقال له امير المؤمنين : كيف يابن الخطاب فوالله ليعتنه الله يوم القيامة و له لسانان و شفتان فيشهد لمن و افاه و هو يمين الله فى ارضه يبائع بها خلقه . فقال عمر : لا ابقانا الله فى بلد لا يكون فيه على بن ابي طالب .

علل الشرايع , باب 161 , حديث 8 , ص 426 .

[29] اصول کافی، ج 2، کتاب فضل القرآن، باب البیوت التي یقرء فیها القرآن، حدیث 3.

[30] ارشاد القلوب، ديلمی، باب چہاردهم، حدیث 2.

[31] اصول کافی، ج 2، کتاب فضل القرآن، حدیث 1.

دهد. خانه یا مقبره خانوادگی فرق دارد، اگر عده ای با هم در يك جا زندگی می کنند که نه آثار علمی دارند، نه خدمتی به اسلام و مسلمین می کنند، آن جا خانه

نیست بلکه يك مقبره خانوادگی است که عده ای مرده در آن جا هستند .

خانه ها را قبرستان نکنید . اگر اثری از این خانه بر نخیزد مقبره خانوادگی می شود . بگذارید از این خانه به جامعه نور برسد . مثل یهودی ها و مسیحی ها نکنید که اینها در خانه عبادت نمی کنند فقط در کنیسه آن هم در زمان مشخص , بلکه عبادت های عمومی را در مسجد و عبادت های خصوصی را در منزل انجام دهید . فرمودند مراکز دینی و مساجد و نماز جمعه و جماعت را حفظ کنید . سعی کنید از این فیض عظیم محروم نمانید .

علی علیه السلام فرمود : الشاذ من الناس للشیطان كما ان الشاذ من الغنم للذهب [32] تك رو نباشید . همانطوری که يك گوسفند مانده از رمة در تحت سرپرستی شیان نیست و طعمه گرگ است , انسان تك رو و مانده از رمة اجتماع هم تحت سرپرستی امام جامعه نیست و طعمه شیطان است . کسی که جامعه را رها کرده است , مثل گوسفندی است که رمة را رها کرده باشد .

مرد نابینائی حضور معصوم الله علیه عرض کرد : من گاهی راهنما دارم که من را به مسجد می آورد , گاهی هم راهنمائی که دست من را بگیرد و به مسجد بیاورد , ندارم , چه کنم ؟ فرمود : بین مسجد و مرکز کار یا منزلت يك طناب یا نخ یا بکش که اگر کسی نبود تا تو را از منزل به مسجد بیاورد , آن طناب و نخ را بگیر و به مسجد بیانی [33] . حضرت به يك نابینا می فرماید به هر وسیله ای که هست خودت را به مسجد برسان .

فاصله گرفتن از امت اسلامی و جامعه مسلمین این خطرها را دارد و بودن در جمع آن ها برکات را به همراه دارد . آن گاه اگر کسی بین منزل و مرکز عبادت رابطه برقرار کرد , مسجد را در حقیقت به خانه آورده است . چگونه يك مسلمان به خودش

[32] نهج البلاغه , خطبه 127 .

[33] وسائل الشیعه , ج 5 , ص 377 .

اجازه می دهد که شب و روز يك مقدار قرآن در خانه اش خوانده نشود . قرآن برای این نیست که کسی را از زیر قرآن رد کنند , وقتی قرآن مؤثر است که انسان قرآن را بخواند و بفهمد و عمل کند . فرمود با تلاوت قرآن خانه ها را روشن کنید . کدام خانه را ؟ این خانه را که در زمین است با ظاهر قرآن می سازد . آن بیت المعمور را که در حقیقت قلب نورانی خود شما است , با فهمیدن قرآن روشن کنید . بگذارید در این قلب جز یاد حق چیزی نباشد . چون هر کسی هر نعمتی پیدا کرده است همه را از دولت قرآن دارد . اینطور نیست که کسی قرآن را رها بکند و بتواند سرافراز باشد . خانه ای که در آن قرآن زیاد خوانده شود , خیرش هم زیاد است : نوروا بیوتکم بتلاوة القرآن فان البيت اذا کثر فيه تلاوة القرآن کثر خیره [34] . گاهی از يك خانه يك فرزند پیدا می شود که امت های دربند را رهائی می بخشد . انسان نمی داند که خیری که خدای سبحان بخواهد مرحمت کند چیست . يك استدلالی علی بن ابیطالب سلام الله علیه در نهج البلاغه دارد , می فرماید : اینقدر خود را ارزان نفروشید , و سپس بعنوان يك تفکر منطقی استدلال می کنند :

مقدمه اول این است که : آیا خدا پیامبرش را گرامی داشت یا نه ؟ عزیزترین بندگان پیش خدا پیامبر است و هیچ کرامت و عزت و حرمتی نبود , مگر آن که خدای سبحان به پیامبرش داد [35] .

مقدمه دوم : زندگی پیامبر بسیار ساده بود و حتی ایشان مدت ها گرسنه می خوابیدند , چه در شعب ابی طالب و چه در غیر آن , و اگر يك مالی از خدیجه سلام الله علیها رسید در راه اسلام خرج شد و خود حضرت مصرف شخصی نکرد . در آن سه سال شعب ابیطالب , اینها چه گرسنگی ها کشیدند , خدا می داند .

بعد می فرماید : یا باید مال داشتن کمال و شرافت باشد , پس باید ملتزم بشوید که خدا پیامبرش را تحقیر کرده , این که صحیح نیست , یا

[34] اصول کافی , ج 2 , کتاب فضل القرآن , حدیث 1 .

[35] نهج البلاغه , خطبه 160 .

چون پیامبرش را تکریم کرده و تحقیر نکرده , بدانید کسی را که خدا به مال وی را سرگرم کرد , او را اهانت کرد . او را به مال سرگرم کرد که دیگر به سراغ معارف نیاید .

و این تحلیلی که در نهج البلاغه آمده است با بیان سوره فجر منافات ندارد , چون خداوند در سوره فجر فرمود [36] : کسی که مال دارد خیال نکند که کریم است و کسی هم که ندارد خیال نکند که حقیر است , نفرومود(کسی که مال دارد حقیر نیست) . اما در نهج البلاغه آمده است : کسی که خدا او را به مال سرگرم کرده است , تمام عمرش به صرافتی می گذرد , او بداند که از عنایت الهی دور افتاده است .

ظاهرا این بیان از امام سجاد سلام الله علیه است که فرمود : خدای سبحان وقتی سخن از علم و معرفت و حکمت و دانش و توحید مطرح می باشد , صاحبان این نعمت ها را با فرشتگان ذکر می کند , وقتی سخن از خوردن و پوشیدن و داشتن و امثال ذلك است , صاحبان این نعم را با حیوانات ذکر می کند . [37] در سوره آل عمران فرمود : شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة و اولوا العلم . [38] خدا به وحدانیت شهادت می دهد و ملائکه و علمای اهل توحید هم به وحدانیت شهادت می دهند . این جا علماء و دانشمندان را با فرشته ها ذکر فرمود . اما وقتی سخن از مادیات است , می فرماید : ما دستور دادیم که آفتاب بتابد و باران برای شما بیارد , بارش باران و تابش آفتاب برای آن است که باغ تان سرسبز و خرم بشود : متاعا لکم و لانعامکم , [39] مال شما و دام های شما است . این جا که سخن از خوردن است انسان را با دام ذکر می کند و آنجا که سخن از فهمیدن است انسان را با ملك نام می برد . و در جای دیگر می فرماید : کلوا وارعوا انعامکم . [40] يك قدری

[36] بین خطبه 160 و سوره فجر هیچگونه منافاتی وجود ندارد .

[37] انسانهای مترف و دنیا پرست را در عداد حیوانات ذکر می فرماید : کالانعام بل هم اضل سبیلا .

[38] سوره آل عمران آیه 18 .

[39] سوره نازعات آیه 33 .

[40] سوره طه آیه 54 .

خودتان بخورید و قدری هم به دام هایتان بدهید . اگر انسان بیش از آن مقدار که آبرویش محفوظ باشد عمر خود را برای دنیا مصرف کند , ضرر می کند , و بواقع خسارت دیده است . این دنیائی که محصول درآمدهای يك عده ای را ممکن است افراد ناپاك يك شبه در کنار میز برد و باخت ببازند یا ببرند , این معیار ارزش است ؟ يك گروهی ممکن است در تمام مدت عمر این مقدار مال پیدا نکنند که طغاة زمانه در کنار میز برد و باخت يك شبه می بازند یا می برند , پس این نشانه فخر نیست . فرمود : بیش از آن مقدار که آبرویتان محفوظ باشد برای شما و بال است اما این نه به آن معنا است که بیکار باشیم و تولید نکنیم . فرمود : کار کنید , کوشش کنید که کشورتان را بی نیاز کنید , اما دل نبندید و به دیگران بدهید . يك حرف این است که انسان دل ببندد که اگر دل بست خدا هم می فرماید يك قدری خودت و يك قدری هم دام تو , تو و دام پیش ما یکسان هستید . کلاوا و ارعوا انعامکم , ما اعالکم و لانعامکم . و سخن دیگر آنکه همت بر تولید فراوان بگمارد تا جامعه اسلامی را تامین نماید علی علیه السلام می فرماید : من وجد ماء و ترابا ثم افتقر فابعدہ الله [41] . فرد یا گروه , امت و ملتی که آب و خاک به اندازه کافی داشته باشد و مع ذلك مقروض این و آن باشد خدا او را دور کند . آیا این دعوت به تولید نیست این نفرین آن مستجاب الدعوة شامل امت بیکار نیست . هیچ گروهی بدتر از گروه بیکار نیست . از آن سو می فرماید دل نبند , و از سوی دیگر می فرماید اگر تولید نکردی مرگ بر تو . این اسلام است که امت را اداره می کند و به تك تك آنها روح کرامت می دهد .

باغبان حضرت امیر سلام الله علیه می گوید : باغی که ما داشتیم کم آب بود در این باغ حضرت کند و کاو کردند . خواست چاه یا چشمه ای را احداث کند چندین بار می آمد و کلنگ می زد ولی آب نمی جوشید تا بالاخره روزی آمد و

[41] وسائل الشیعه , ج 12 , ص 24 .

کلنگ را گرفت و نفس های علی بن ابیطالب در اثر خستگی کارگری به گوشم می رسید . آنقدر کند و کاو کرد تا آب جوشید . همین که آب از چشمه یا چاه جوشید من دیدم صیغه وقف را علی بن ابیطالب جاری کرد فرمود : هذه صدقة دیگر مهلت نداد .

اگر می گوئیم شیعه علی هستیم یعنی از لحاظ ترك تعلق زاهد بودن و از لحاظ خدمت به همنوع فعال شدن . هم تولید و از بیگانه بی نیاز بودن و هم خود دل نیستن . چون در حجاز باغی که از خود آب داشته باشد بهترین باغ ها است پیام این حدیث آنست کار بکن و به دیگری نیازمند نباش و خود را هم بی نیاز از آن بدان که به او دل ببندی این چنین باشید که فرمود : فان البيت اذا كثر فيه تلاوة القرآن كثر خيره و اتسع اهله و اضاء لاهل السماء كما تفيئ نجوم السماء لاهل الدنيا [42] . آثار خیری که از يك خاندان اهل قرآن به دیگران می رسد نمونه هایش اینها است که برای ملائکه نور می دهد .

[42] بحار الانوار , ج 42 , ص 71 و ج 41 , ص 39 , فروع کافی , ج 7 , ص 54 , وسائل الشیعه , ج 13 , کتاب الوقف , باب 6 , حدیث 2 .

گفتار چهاردهم

(ایها الناس ابواب الجنان فی هذا الشهر مفتحة فاستلوا ربکم ان لا یلقیها علیکم و ابواب المیزان مغلقة فاستلوا ربکم ان لا یفتحها علیکم) [1] . مردم درهای بهشت در این ماه باز است , از خدا مسئلت کنید که آنها را به روی شما نبندد , گرچه همواره درب بهشت باز است اما در این ماه بازتر است , وقتی بهشتیان وارد بهشت می شوند , کوبه درب را می کوبند , دق الباب می کنند زیرا در زدن خود يك نحوه تادیبی برای مهمان است , اگر انسان بجائی وارد می شود اگر چه در بسته نباشد , بهتر است در بزند . درب بهشت باز است ولی مؤمنان اهل بهشت که وارد می شوند , در می زنند . وقتی يك بهشتی کوبه درب را می کوبد صدائی از این کوبه در شنیده می شود : یا علی ! طنین اش یا علی است : عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم : قال : ان حلقة باب الجنة من یاقوتية حمراء علی صفائح الذهب فاذا دقت الحلقة علی الصفحة , طنت و قالت : یا علی ! [2] مرحوم استاد علامه طباطبائی رضوان الله علیه در شرح این حدیث در جلسه درس چنین می فرمودند که چرا صدای کوبه درب یا علی است ؟ برای اینکه مهمان وقتی به خانه ای می رود صاحب خانه را صدا می زند , و او را می خواند

[1] خطبه شعبانیه، اربعین، شیخ بهائی حدیث 9.

[2] امالی، شیخ صدوق، مجلس 86، حدیث 13، بحار الانوار، ج 3، ص 326.

و اگر صاحب خانه نام معینی داشته باشد مهمان همان نام معین را می برد. ایشان می فرمودند صاحب بهشت، مهماندار بهشت صاحب خانه، علی بن ابی طالب سلام الله علیه است، لذا صدای کوبه درب هم یا علی است. چون هر کسی به بهشت می رود در سایه هدایت و رهبری این خاندان است، مهمان این خاندان است. اگر این انوار طیبه نبودند کسی راه بهشت را طی نمی کرد. درب های بهشت در این ماه باز است و ما باید بکوشیم که به روی ما نیندند. ما بخوبی می توانیم احساس کنیم که الان در بهشت هستیم یا خیر و درب بهشت به روی ما باز است یا نه.

بیانی را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین فرمودند: انا مدینة الحکمة و هی الجنة و انت یا علی بابها [3]. من شهر حکمت ام و این حکمت بهشت است و ای علی تو درب این بهشتی. این که فرمود من شهر حکمتم و تو در این شهری نه یعنی همه اطراف این شهر دیوار است و فقط یک گوشه اش درب است. بلکه همه اطراف این شهر درب است و هر کس از هر راه بخواهد به من می رسد، ولی تا از تو نگذرد به من نمی رسد. باید اول بحضور تو بیاید و بعد به من راه پیدا کند، نظیر این که خدا سراسر آسمانها را در هنگام تشکیل قیامت درب می داند: و فتحت السماء فکانت ابوابا [4]. سراسر آسمانها درب اند که انسان از آسمانها بگذرد نه اینکه یک گوشه معینی از آسمان را بخود اختصاص داده باشد. سراسر مرز مدینه حکمت و علم درب است و رسیدن به شهر حکمت، که خود بهشت است، بدون استمداد از ولایت اهل بیت عصمت و طهارت ممکن نیست.

انسان اگر خواست خود را بیازماید که آیا در بهشت است یا نه، ببیند دلش به گناه تیره و آلوده شد یا نه. اینکه از امام صادق رسیده است که حضرت فرمودند: تبحر و اقلوبکم. برای همین نکته است که انسان اگر قلبش را رها کند، نمی داند که در این قلب چه گذشت و چه می گذرد، ولی اگر رها نکند، می تواند

[3] سفینة البحار، ماده (مدن).

[4] سوره نباء آیه 19.

بفهمد که در این قلب چه خاطرات خوبی و چه خاطرات بدی گذشته است: تبحروا قلوبکم فان انقاها الله من حركة الواجس لسطح شیء من صنعه فاذا وجدتموها كذلك فاسئلوه ماשתم [5]. در بحر قلب تان غوطه ور شوید. ببینید در این دریا خاطرات الهی است یا غیر الهی. چگونه می شود انسان سری به قلب نرزد و مطمئن باشد که به اسرار عبادت رسیده است.

شیخ مفید فقه در مجلس هفتم امالی از قول امام صادق (ع) فرمود: در دریای دلتان فرو بروید، ببینید این قلب نقی و طاهر و پاکیزه است یا نه. اگر دیدید در این قلب جز علاقه به خدا چیزی نیست، هر چه خواستید از او مسئلت کنید و خدا می دهد، چون دعای موحد مستجاب است. موحد کسی است که در قلبش جز اعتقاد به حق چیزی راه پیدا نکرده و به سر توحید رسیده باشد.

وقتی ابن الکواء از امیرالمؤمنین سلام الله علیه سؤال کرد: شما که می گوئید (سلونی قبل ان تفقدونی)، از جایی که شما ایستاده اید تا عرش خدا چقدر فاصله است؟ حضرت فرمود: تو برای تعلم و یادگیری سؤال کن و برای تعنت و خودنمایی مسئله را مطرح نکن: سل متعلما و لا تسال متعنتا. این طرز سؤال نیست، اما حال که سؤال کردی پاسخ می دهم. فاصله جایی که من ایستاده ام تا عرش خدا، این است: ان يقول قائل مخلصا لا اله الا الله [6]. که یک انسانی با اخلاص این کلمه را بگوید، توحید انسان را به عرش می رساند. توحید آن چیز مستقیمی است که فرشی ها را عرشی می کند. انسان می تواند بخوبی احساس کند که درب بهشت به روی او باز یا بسته است، زیرا اگر تن به آلودگی داد، می فهمد که درب بهشت به روی او بسته است، چون بهشت جایی برای آلودگی نیست: لا یسمعون فیها لغو و لا تأثیما [7]. و اگر چنانچه دید جز سلم و امن چیز دیگر در قلب او نیست، بداند درب های بهشت به روی او باز

[5] امالی، شیخ مفید، مجلس هفتم.

[6] بحار الانوار، چاپ جدید، ج 10، ص 122.

[7] سوره واقعه آیه 25.

است. کلید تمام سماوات و ارض بدست خدا است: له مقالید السموات و الارض [8]. بخواهید درب های بهشت به روی شما بسته نشود.

رحمت خدا همواره پیش از غضب او است ، وقتی خدا از ربوبیتش نام می برد ، از نحوه تدبیر خود سخن می گوید ، طرزی سخن می گوید که نشانه رحمت از سخن گفتن خدا پیدا است . اما این کلید دنده دارد و دو جور می شود او را حرکت داد : به يك سمت می شود(مفتاح) و مخزن را باز می کند ، و اگر به سمت دیگر حرکت دادی ، می شود(مغلاق) و درب مخزن را می بندد . این کلید هم مفتاح است هم مغلاق ، هم ابزار باز کردن است و هم وسیله بستن . خدا ، هم می بندد هم می گشاید . اما نفرمود(و عنده مغاليق الغيب) یعنی پیش خدا بستن ها و ابزار و بستن غیب است ، فرمود(و عنده مفاتيح الغيب) [9] . کلیدهای غیب ، که درب غیب را باز می کند ، بدست خدا است . یعنی آنچه بدست خدا است مفتاح است ، نه مغلاق ، باز کردن در اختیار او است ، بستن بوسیله بدرفتاری خود انسان است . او درب رحمت را به روی کسی نمی بندد و همواره مفتاح بدست او است که می گشاید . بکوشید که این مفتاح ، مغلاق نشود . بکوشید که این باز شدن بصورت بستن در نیاید . شما باید که می بندید وگرنه آنچه پیش خدا است همواره سعی می کند که کلید را به سمت باز شدن حرکت بدهد که در باز بشود . باز کردن های درب غیب و مخزن بدست او است با اینکه کلید هم مفتاح است هم مغلاق . اما از این تدبیر و ربوبیت حق به مفاتیح تعبیر کردن نشانه آن است که همواره او دائم الفيض علی البریه است . کاری نکنیم که این درب بسته بشود زیرا او مرتب فیض می رساند و از این طرف انسان است که باید فیض بگیرد نه آن که فیض نیاید . در همان فرصتی که انسان از فیض محروم است ، دیگری از فیض برخوردار است ، معلوم می شود او دائم الفيض علی البریه است . باید از این طرف انسان آماده باشد و بگیرد وگرنه خودش می بندد . قلب را انسان خود می بندد ، لذا

[8]سوره زمر آیه 63 ، سوره شوری آیه 12 .

[9]سوره انعام آیه 59 .